

با خاطرات احمد اقوام شکوهی که ۷۲ سال نقاره زن حرم بود

غیبت ابدی مرد همیشه حاضر

فاطمه سیرجانی

خیلی عجیب است؛ حاج احمد و غیبت! امروز هم نامش در دفتر حضور و غیاب نبود. با امروز شد هفت روز. عجیب است، مردی که در ۷۲ سال، یک روز هم غیبت نداشته، حالا هفت روز متوالی نیست. خیلی‌ها می‌دانستند که ماندنش در خلوتی محله قدیمی دلیلی است که به موقع و سر وقت خودش را برساند به حرم و گلدسته‌هایش، برای همین عجیب است نبودن هفت روزه‌اش! از حاج احمد اقوام شکوهی می‌گوییم؛ نقاره زن ۹۱ ساله که هر روز ۱۰۴ پله گلدسته را بالا می‌رفت و پایین می‌آمد. امروز اما هفت روز است که نیست. به نظر شما عجیب نیست؟

نقاره زنی، شکوه اجدادی

خانه پدری اش نزدیک حرم بود؛ در کوچه «حسنقلی» کنار منبع آب. ۱۹ ساله بود که به عنوان نقاره زن حرم وارد آستان علی بن موسی الرضا (ع) شد. البته نقاره زنی در خاندانش موروثی بود. خودش می‌گفت: «جد پدری پدرم، عموها، عموزاده‌ها و برادرها نقاره زن حرم بودند. الان هم دو پسر و حتی نوه‌هایم نقاره زن هستند. اصلاً خاندان ما شهرتش را از همین حرفه دارد؛ از گذشته‌های دور به سبب شکوه و عظمت بارگاه حضرت رضا (ع) کسانی را که نقاره زن حرم مطهر بودند، «شکوهی» می‌گفتند. در زمان پدرم هنوز شناسنامه نیامده بود. وقتی برادر بزرگم برای شناسنامه رفته بود، همان جا این نام را برای ما انتخاب کرده بودند و شدیم اقوام شکوهی».

می‌گفت: «بعد ۲۵ سال خدمت در سال ۱۳۴۹ با حکم رسمی جزو نقاره زنان حرم امام رضا (ع) شدم».

تا آخرین روز حیات، همسایه امام رضا (ع) می‌مانم

از خانه پدری اش تا حرم، پنج دقیقه بیشتر راه نبود. به خاطر همین نزدیکی به حرم هیچ وقت دلش رضا به رفتن از این کوچه و محله نبود. حاج احمد می‌گفت: «تقریباً همه اهل محل از این جا کوچ کرده و رفته‌اند. خیلی وقت است که اطراف خانه‌ام خالی شده است. ساختمان‌های بلندی ساخته شده‌اند، به طوری که خانه‌ام در بین آن‌ها گم شده است اما من مانده‌ام. به خاطر تعلق خاطری که به خانه پدری‌ام دارم و بیشتر از آن، عشق به آقا علی بن موسی الرضا (ع)، مانده‌ام و قصد هم ندارم تا زنده هستم از اینجا بلند شوم».

۷۰ سال است که می‌ترسم خواب بمانم

عجیب بود؛ پیرمرد در تمام سال‌های خدمتش در نقاره خانه حضرتی همیشه و ا همه دیر بیدار شدن صبح‌ها را داشت. می‌گفت: «می‌ترسم چشم باز کنم و آفتاب بالا آمده باشد. برای همین ساعت بالای سرم را یک ساعت قبل از طلوع صبح کوک می‌کنم تا مبادا خواب بمانم؛ اما همیشه زودتر از به صدا درآمدن زنگ ساعت بیدار می‌شوم». می‌گفت: «بیشتر از ۷۰ سال است که صبحم با سلام به امام رضا (ع) شروع می‌شود. از همان جوانی عشق من این بوده که یک ساعت، یک ساعت و نیم قبل از اذان رو به گنبد حضرت بنشینم و آن را تماشا کنم. حتی یک بار هم نشده با اهل خانه به سیزده بدر بروم. همیشه آن بالا بوده‌ام. روزهای عزاکه نقاره خانه تعطیل است، انگار گمشده‌ای دارم».

دست‌هایمان از شدت سرما کمر خست می‌شد

نقاره زنی در زمستان‌های دور و سخت مشهد هم خودش داستانی داشته است. پیرمرد می‌گفت: «قبل از اذان صبح باید هر طور شده خودم را به حرم می‌رساندم. در بان‌ها شبانه می‌رفتم و برف‌ها را پایین می‌انداختم. به خاطر همین وقتی می‌آمدیم برف زیادی جمع شده بود و باز کردن راه خیلی سخت می‌شد. داخل راه پله گلدسته هم به قدری برف جمع می‌شد که گاه مجبور بودیم چهار دست و پا بالا برویم. وقتی می‌رسیدیم بالا دست‌هایمان کاملاً کمر خست شده بود. اگر روی آتش می‌گرفتیم جلیز و ولیز می‌کرد، اما سوزشی حس نمی‌کردیم. مجبور بودیم زیر بغل بگیریم تا از کمر ختی و بی‌حسی در بیاید بعد روی آتش گرم می‌کردیم».

